

حق دفاع از خویش در فقه امامیه

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

خلاصه

دفاع از خویش، حقی است که ریشه در فطرت انسان دارد. در فقه اسلامی نه تنها بر این «حق» تأکید شده بلکه به عنوان یک «تکلیف» شناخته شده است، ولی آیا در جامعه اسلامی «فرصت» دفاع در اختیار کسانی که مورد تهاجمند، قرار داده می‌شود؟ پاسخ فقه اسلامی به این سؤال مثبت است. مثلاً در شرایطی که امکان حضور شخص متهم در دادگاه وجود ندارد و فرصت دفاع برای او فراهم نشده است او را به تحمل مجازات نمی‌توان محکوم کرد.

کلیدواژه‌ها: حق دفاع - غیبت - نهی از منکر - حکم غیابی - مجازات

نویسنده مسئول: حجت الاسلام محمد سروش محلاتی، حوزه علمیه قم و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

e.mail:m.soroosh.mahallati@gmail.com

مقدمه

«دفاع از خویش» گرایشی فطری است که خداوند در جان انسانها قرار داده است و همین گرایشی که در ذات آدمیان وجود دارد، سندی بر «حق دفاع» برای آنهاست. از این رو کسی که جان، مال یا آبرویش مورد تعدی و تعرض قرار می‌گیرد، به حکم فطرت، حق دارد که به دفاع از خود اقدام کند و البته در اسلام که آیینی مبتنی بر فطرت است، حقوق فطری نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد. علامه طباطبایی در این باره می‌گوید: «تردیدی نیست که در نهان انسان نیرویی وجود دارد که او را به دفاع از آنچه که محترم می‌شمرد بر می‌انگیزد، دفاع از فرزند، زن، آبرو و مانند آن. پس دفاع، «حکمی» به اقتضای فطرت انسانی است که بشر آن را از درون خود دریافت می‌کند.» (۱)

فقها در این باره یک گام به جلو آمده‌اند و نه تنها بر این حق اذعان دارند، بلکه دفاع از خود را «تکلیف» هر انسانی می‌دانند، مثلاً امام خمینی می‌گوید: «دفاع حق هر انسانی است و واجب است بر هر انسانی دفاع از خود» (۲) به علاوه آنان گام سوم را هم برداشته‌اند که شخص مورد تهاجم، علاوه بر دفاع از خود می‌تواند به «مقابله به مثل» هم اقدام کند چون خداوند فرموده است: «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (سوره بقره آیه ۱۹۴)

البته درباره حدود و قیود حق مقابله به مثل بحثهای مفصّلی در فقه مطرح شده است. دفاع، عکسی‌العملی در برابر تهاجم و تعرض دیگری است که شخص انسان و یا متعلقات او را هدف قرار داده است، از این رو دفاع، قلمرویی به گستردگی «شعاع هستی» انسان دارد و همان‌گونه که شامل دفاع از جسم خود می‌شود، شامل دفاع از خانواده، دفاع از خانه و سرزمین، دفاع از عقیده، مرام و دفاع از حیثیت و آبرو نیز می‌گردد. در این میان «تعرض به آبروی دیگران»، «شایعترین» نوع تعرض است که به دلیل «سهولت» و آسانی، از انواع دیگر تعرض فراگیرتر است و همین شیوع، موجب آن گردیده که قبح و زشتی آنان، به فراموشی سپرده شده و ضد اخلاق بودن آن نادیده انگاشته شود. این در حالی است که سرقت و دزدی در جامعه ما بسیار قبیحتر و زشتتر شمرده می‌شود، لذا «سارق» در عرف اجتماعی و حتی در میان متدینان، ننگ و عار بیشتری را در مقایسه با کسی که با «غیبت کردن» و یا «تهمت زدن» به آبروی دیگری هجوم می‌برد، تحمل می‌کند. در حالی که از نظر اخلاقی، حرمت «آبرو» بیش از حرمت «مال» است و تعرض به «شخصیت» انسانها قبیحتر از تعرض به «اموال» آنهاست.

تعرض به شخصیت انسانها، گاه در شرایطی اتفاق می‌افتد که امکان دفاع برای شخص وجود ندارد و هتاکان در حالی که کسی در مقابل خود نمی‌بینند، یکه تازی می‌کنند. مثل آنکه:

(الف) شخص به دلیل عدم حضور فیزیکی در محل، امکان دفاع ندارد.

(ب) شخص به دلیل ضعف و ناتوانی، قدرت دفاع ندارد.

(ج) شخص به دلیل محروم شدن از ابزارهای دفاع، نمی‌تواند دفاع کند.

نمونه نوع اول، «غیبت» است. غیبت، تهاجمی است که به آبروی شخص در غیاب او صورت می‌گیرد (۳) و به دلیل عدم حضور، امکان دفاع برای او وجود ندارد. نمونه نوع دوم انسانهای «مستضعفی» هستند که هر چند در صحنه درگیری و برای دفاع از خویش حاضرند، ولی از توان کافی برای دفاع برخوردار نیستند و نمونه نوع سوم، انسانهای توانمندی هستند که نه به لحاظ «منطق»، نه از نظر «بیان» و نه به جهت «پشتوانه‌های اجتماعی»، کمبودی در خود احساس نمی‌کنند، ولی طرف مقابل همه ابزارهای دفاع را از آنها سلب کرده است، از این رو در برابر «نسبتهایی» که به آنها داده می‌شود، نه می‌توانند حرف بزنند و استدلال خود را بیان کنند و نه کسی اجازه دارد حرف آنها را منعکس کند تا به گوش دیگران برسد.

از نظر فقه اسلامی، مسدود کردن راه دفاع به روی شهروندانی که مورد نسبت‌های ناروا قرار می‌گیرند، «ظلم» است. حضرت امام خمینی که در تفکر فقهی، سرآمد عالمان عصر بودند و بیش از همه دغدغه حفظ نظام را داشتند، اجازه نمی‌دادند تا در مجلس شورای اسلامی، به کسی که حضور ندارد، حمله شود تا مبدا «حق دفاع» از وی سلب شود و در هر صورت معتقد بودند که کسی که مورد تعرض قرار گرفته، «باید» از حق استفاده از تریبون مجلس و یا از تریبونهای عمومی دیگر مثل رادیو تلویزیون و مطبوعات، برخوردار باشد.

«اگر در مجلس به کسی که حاضر نیست و راه به مجلس ندارد که از خود «دفاع» نماید، حمله‌ای شد، به او اجازه داده شود تا در مجلس از خود دفاع کند و اگر قانوناً اشکالی در این عمل می‌بینند، رادیو، تلویزیون و مطبوعات این وظیفه سنگین را به دوش کشند تا «حق مظلومی» ضایع نشود و شخصیتی بی دلیل خرد نگردد.» (۴)

این دستور حضرت امام، یک توصیه صرفاً اخلاقی، یا یک دستور سیاسی و مصلحتی نیست تا بتوان از «الزامات» آن فرار کرد، چه اینکه یک «حکم حکومتی» هم نیست که بتوان شبهه نقض آن را مطرح کرد و نادیده انگاشت. این دستور یک «حکم فقهی» است، آن هم حکمی که در میان فقها، مورد اختلاف نظر نیست و کسی نمی‌تواند در اعتبار چنین حکمی که مورد تسالم و وفاق است، تردید داشته باشد. از نظر عقلی نیز روشن است که اگر در جامعه‌ای، قدرت دفاع از شهروندان سلب شود و آنان نتوانند با ابزارهای نرم، از حیثیت و آبروی خود دفاع کنند، تهاجم به اشخاص بیگناه، رایج شده و حیثیت شهروندان، بی ارزش گردیده و ظلم فراگیر می‌شود.

محکومیت بدون دفاع

از نظر آنانی که مانند ماکیاوولی می‌اندیشند، «قدرت» داشتن با «حق» بودن، تلازم دارد و هر کسی که قدرت را در اختیار دارد، به دلیل قدرت داشتن، «حق» می‌گوید و بر طبق حق عمل می‌کند. از نظر این جماعت، «درست و نادرست» با «معیار قدرت»، سنجیده می‌شود، یعنی هر کاری که ارباب قدرت بخواهند انجام دهند، «درست» است و هر کاری که آن را تخطئه کنند، «نادرست» است.

اینان هرچند در جامعه اسلامی نیز به همین مبنا از بُن جان اعتقاد و باور دارند، ولی مبنای خود را در قالب دین ریخته و به نام فقه عرضه می‌کنند. به همین جهت، «سلب حق دفاع» را گاه به عنوان «نهی از منکر»، توجیه می‌کنند و می‌گویند کسانی که مورد حمله ما قرار می‌گیرند به دلیل آنکه رفتار و گفتارشان، «منکر» است، لذا نباید از فرصت دفاع برخوردار باشند و گاه از حربه «حکم» استفاده کرده و به استناد حکم حاکم، آنان را فاقد «حق دفاع» می‌دانند.

برای آشنایان با موازین فقهی، پوچ بودن این توجیهاات روشن است زیرا نهی از منکر در جائی است که شخص به زشت بودن و منکر بودن رفتار خود توجه دارد، نه آنکه شخص، برای درست بودن رفتار خود دلیل و منطق ارائه می‌کند. این دلیل حتی اگر از

نظر ما باطل باشد، ولی باز هم موردی برای نهی از منکر و جلوگیری از اظهار نظر و دفاع او نیست. در متون فقهی به این نکته تصریح شده است که وقتی شخصی بر اساس اختلاف نظر در تشخیص مصداق، اقدام به کاری می‌کند که به زعم ما ناپسند است، نهی از منکر واجب نیست مثل آنکه به صدایی که از نظر ما غناست گوش می‌کند در حالی که او آن را غنای حرام نمی‌داند. (۵)

از این رو در بحثهای قضاوت، گفته شده که اگر شکایت علیه کسی صورت گیرد که در محکمه حضور ندارد، نمی‌توان به استناد «نهی از منکر» اقدامی نسبت به او انجام داد، زیرا چه بسا او برای کار خود «حجت» و دلیل داشته باشد و حاکم از استدلالهای او، اطلاع کافی نداشته باشد، پس وقوع منکر ثابت نیست و حقی علیه او به اثبات نرسیده تا نوبت به استیفاء حق برسد. محقق نراقی در زمینه اختلافات مالی این مسئله را مطرح کرده و البته در اختلافات جناحی یا سیاسی نیز مسئله از همین قرار است: «مع بقاء الغريم (الغایب) علی الحجۃ و عدم الاحاطه بما یحتج به، لا یعلم منکر و لاحق ثابت بلاکلام حتی یجب استیفاؤه فلانفید عمومات النهی عن المنکر.» (در حالی که متهم غائب است و دلائل خود را ارائه نکرده و از آنها اطلاع کافی وجود ندارد، نمی‌توان گفت که حتماً «منکری» اتفاق افتاده است لذا حقی علیه او به اثبات نمی‌رسد تا استیفاء آن لازم باشد، از این رو با استناد به ادله نهی از منکر نمی‌توان با او برخورد کرد.) (۶)

از سوی دیگر، هرگز نمی‌توان حکمی علیه کسی صادر کرد در حالی که حق دفاع از «محکوم علیه» سلب شده باشد. فقه می‌گوید حتی اگر علیه دزد و سارقی که فراری است حکمی در محکمه صادر شود، او حق دارد که در محکمه حاضر شده و به «دفاع» از حق بپردازد و حکم صادر شده از حاکم شرع را «ابطال» کند. فتوای آیت الله خوئی چنین است: «انّ الغائب حیث انه یتمکن من الدفاع عن نفسه فهو علی حجته متی قدم.» «متهم غائب فراری در شرایطی که بتواند از خود دفاع کند حق اقامه دلیل و دفاع از خویش را در صورت بازگشت داراست» (۷)

و بالاتر آنکه «محکوم علیه» حق دارد با حضور خود، فاسد و فاسق بودن شاهدان و مأموران گزارشگر را در دادگاه اثبات کرده و حتی عدم صلاحیت حاکم را مطرح کند. صاحب عروه مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، چنین مسائلی را واضح و بدون اشکال می‌داند: «لا اشکال فی ان الغائب علی حجته من جرح الشهود و عدم اهلیة الحاکم و ...» «هیچ شکی نیست که متهم غائب از حق اقامه دلیل برخوردار است از اقامه دلیل بر عدم صلاحیت شاهدان و عدم شایستگی قاضی و ...» (۸)

بر این اساس است که شیعه قرن‌هاست رفتار ظالمانه درباره شهید اول و محاکمه بیدادگران او را همچون پتکی بر سر حاکمان دمشق می‌کوبد و می‌گوید شما بر اساس چه معیار اسلامی، عالم برجسته‌ای مانند شهید اول را غیاباً محاکمه کردید و چرا به او اجازه دفاع ندادید؟ مگر او در برابر حکمی که در یک محکمه بیدادگر فرمایشی صادر شده بود، نگفت: بگذارید من هم حرفم را بگویم و بعد علیه من حکم کنید: «الغائب علی حجته فان اتی بما یناقض الحکم جاز نقضه و الّا فلا، و ها انا ابطال شهادات من شهد بالجرح و لی علی کل واحد حجۃ» ولی اگر قاضیان جائز به او اجازه دفاع ندادند و حکم غیابی را «قطعی» تلقی کرده و سرش را بالای دار برده و پس از قتل، جنازه‌اش را به آتش کشیدند !!

اسلام می‌گوید اگر فردی اموال مردم را غصب کرده، می‌توان او را غیاباً محکوم کرد و حتی اموال را باز پس گرفت، ولی برای «مجازات» او نمی‌توان حکمی صادر کرد. مجازاتی مانند قطع دست یا زندان، مشروط به «حضور» وی در محکمه عادلانه و امکان دفاع است. به لحاظ فقهی «سرقت»، به ضمیمه «حضور در دادگاه» علت تامه برای صدور حکم مجازات است و الا اثبات سرقت بدون حضور فایده‌ای ندارد:

- محقق اردبیلی: «لیس ثبوت السرقة علیه لهما بل ثبوتهما مع «حضور» المدعی علیه علیه تامه لهما.» «ثبوت سرقت علت تامه برای حد سرقت و پرداختن مال نیست بلکه ثبوت آن با حضور متهم علت تامه برای آنهاست» (۹)

- محقق قمی: «کون السرقة علیه تامه للقطع ممنوع بل هو مع «حضور» المدعی علیه.» «اینکه دزدی، علت تامه برای قطع دست است درست نیست بلکه با حضور متهم علت تامه می‌شود» (۱۰)

- محقق نراقی: «و دعوی ان السرقة علیه تامه للقطع ممنوعه بل هو مع «حضور» المدعی علیه.» «ادعای اینکه دزدی علت تامه برای قطع دست است ممنوع و ناصحیح است بلکه علت با حضور متهم تمام می‌شود» (۱۱)

فقها در این باره استدلال قابل توجهی دارند، آنها ضرورت «حضور» را مستند به روایت و دلیل خاص تعبیدی نمی‌کنند، بلکه می‌گویند: ممکن است کسی را که حاکم می‌خواهد به مجازاتی محکوم کند، دلیلی برای کار خود داشته باشد، لذا تا سخن او شنیده نشود و امکان حضور و دفاع برایش فراهم نگردد، محکوم کردن وی به مجازات روا نیست و چه بسا او با حضور خود، ادله قاضی برای مجازات را مورد مناقشه قرار دهد.

آیت اله میرزا جواد تبریزی، ابعاد مختلف این مسئله را به خوبی واکاوی کرده و اضافه کرده است که مذاق شریعت بر آنست که حدود کمتر به اثبات برسد، لذا حاکم «حق ندارد» بدون حضور مدعی علیه، اجازه مجازات دهد، زیرا «احتمال» آن وجود دارد که وی بتواند در دفاع خود، ادله حاکم را باطل کند: «ان الدلیل علی اعتبار الحضور هو ان للشخص أن يبطل الحجة التي هي مستند موجب الحد و بما ان المعلوم من مذاق الشرع ان بناء الحدود على التخفيف و الممانعة عن ثبوت موجبه مهما كان سبيل لها، فلا يجوز للحاكم في اجراء الحد على الغائب مع احتماله ان عنده ما يوجب بطلان الحجة المزبوره.» (دلیل بر اینکه متهم باید حاضر باشد این است که شخص حق ابطال حجتی که مستند حد علیه اوست را دارد و چون بنای حدود شرعی بر تخفیف است و اینکه تا آنجا که می‌شود جلوی اثبات آن گرفته شود بنابراین حاکم حق ندارد با احتمال حجت داشتن متهم غائب، در غیاب او حکم علیه او نماید) (۱۲)

روشن است که در این استدلال، فرقی بین حد و تعزیر نیست و هرگونه مجازات و محکومیتی حتی در حد حبس و بازداشت موقت هم، مشمول همین دلیل برای فقدان مشروعیت است و روح استدلال همان جمله طلایی صاحب جواهر است که تا وقتی محکوم نتوانسته است با حضور آزادانه خود در محکمه، دفاع کند، هیچ چیز علیه او قابل اثبات نیست: «یکفی «احتمال» إن للغائب حجة تفسد الحجة التي قامت عليه» (این احتمال کافی است که شخص غائب دلیلی دارد که دلیل محکومیتش را ابطال می‌کند) (۱۳)

نویسنده، توجه دارد که نقل کردن عبارتهای عربی در چنین مقالاتی، برای بسیاری از خوانندگان ملال آور است، ولی ضمن پوزش از آنان، برای نشان دادن آنکه گاه منطق سیاست از منطق شریعت فاصله می‌گیرد، بازخوانی نظرات فقهای گذشته، ضرورت می‌یابد و در این جا به حداقل اکتفا گردید.

منابع

- ۱- طباطبائی، محمد حسین. میزان ج چهارم. بیروت: اعلمی؛ ۱۳۹۴، ص ۴۳۲.
- ۲- خمینی، روح اله. صحیفه امام ج ۱۵. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۷۸، ص ۴۰۰.
- ۳- شهید ثانی، زین الدین. الرسائل. قم: دفتر تبلیغات اسلامی؛ ۱۴۲۱، ص ۲۸۵.
- ۴- خمینی، روح اله. صحیفه امام ج ۱۸. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ ۱۳۷۸، ص ۴۶۸.
- ۵- خمینی، روح اله. تحریر الوسیله. ج ۱. قم: دارالعلم؛ ۱۴۲۰، ص ۴۴۳.
- ۶- نراقی، ملا احمد. مستند الشیعه. ج ۱۷. قم: مؤسسه آل البيت؛ ۱۴۱۵، ص ۳۰۹.
- ۷- خوئی، ابوالقاسم. موسوعه امام الخوئی. ج ۴۱. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی؛ ۱۴۱۸، ص ۲۶.
- ۸- طباطبائی یزدی، محمد کاظم. تکملة العروة. ج ۲. قم: داورى؛ ۱۴۱۴، ص ۴۷.
- ۹- اردبیلی، احمد. مجمع الفائده و البرهان. ج ۱۲. قم: دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۴۰۳، ص ۲۰۶.
- ۱۰- میرزای قمی، میرزا ابوالقاسم. رسائل الميرزا القمی ج ۲. قم: دفتر تبلیغات اسلامی؛ ۱۴۲۷، ص ۶۸۴.
- ۱۱- نراقی، ملا احمد. مستند الشیعه. ج ۱۷. قم: مؤسسه آل البيت (ع)؛ ۱۴۱۵، ص ۳۱۱.
- ۱۲- تبریزی، جواد. اسس القضاء. قم: دفتر مؤلف؛ ۱۴۱۷، ص ۱۹۰.
- ۱۳- نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام. ج چهلم. بیروت: دار احیای التراث العربی؛ ۱۴۰۴، ص ۲۲۳.